

# کلام و سکوت

## از منظر اهل عرفان

ناصر صادقی

کارشناس ارشد و دبیر ادبیات فارسی دبیرستان‌های اردبیل

سیاوش زارع

کارشناس ارشد زبان و ادب فارسی اردبیل

### چکیده

عرفانی در حد توان بررسی می‌کنیم. بررسی انجام شده با توجه به پیشینه تحقیق (آثار منتشره) و «مستند بودن» آن (به طوری که در حد امکان خارج از تعابیر و تفاسیر شخصی باشد) با مراجعه به منابع دست اول، اقوال مستقیم، آرا و توصیفات خود عرفا، به روش توصیفی-تحلیلی در سه بخش کلام، سکوت و سخن گروهی از اهل تصوف-که برتری نه با سکوت است نه با کلام- صورت گرفته است.

### کلام

جنبش اول که قلم بر گرفت  
حرف نخستین ز سخن در گرفت  
پرده خلوت چو برانداختند  
جلوه اول به سخن ساختند

(مخزن الاسرار)

خداوند که می‌خواست شناخته شود و از حالت «گنج مخفی» خارج گردد، انسان را آفرید و زمانی که از روح خویش در وجود او دمید، او را مخاطب ساخت: «آیا من پروردگار شما نیستم؟» پس در جواب سؤال خویش، به او قدرت تکلم بخشید تا شهادت دهد به یگانگی او و این اولین کلام خداوندی با بنده ناپرهیزگار خویش بود. چنانچه بایزید بسطامی در مورد کلام خداوندی می‌گوید: «ای ساکن پوینده، ای خاموش گوینده، این رمز با که گویی؟ در نطق ازلی سفتی و حقیقت علم قدر گفتمی.» (مستملی بخاری، ۱۳۶۶: ۱۱۰)

خداوندی که به آدمی چگونه مخاطب قرار دادن خود را آموخته بود، آن چنان تحولی در شعور او ایجاد کرد تا به معشوق بودن او اقرار نماید و این نه به زبان سر، بل به زبان دل بود. آن چنان که شمس گوید: «عقل این جهانی را سخنش از دهان آید و عقل آن جهانی را - سخن که از تیر است - از میان جان آید.» (مدرس صادقی، ۱۳۷۳: ۱۰۵)

اهل دل گفتار را نعمتی از نعمت‌های خداوند و وجه تمایز انسان از حیوان را در قدرت تکلم او دانسته‌اند. «و لقد کرمتنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات

کلام و سکوت نزد عرفای اسلامی، معانی، مفاهیم، تصاویر و ویژگی‌های خاصی دارد. عارفان و سالکان طریقت در عین گوشه‌گیری و خلوت با دنیای خود - که توأم با سکوت و خاموشی بوده است - بیان و کلام گیرا نیز داشته‌اند. آنان گاه کلام را ارجح بر سکوت و گاه سکوت را بهترین کلام دانسته‌اند و هر دو را به اقتضای زمان و مکان برای ترویج و اشاعه اندیشه‌های خویش به کار برده‌اند.

این مقاله به بررسی کلام و سکوت از منظر اهل عرفان می‌پردازد تا دلایل گرایش و توجه آن‌ها را به این دو مقوله مشخص کند.

### کلیدواژه‌ها: کلام، سکوت، عرفان، جامعه

### مقدمه

بحث کلام و سکوت آن چنان وسیع و دامنه‌دار است که جولان دادن در آن مستلزم صرف وقت بسیار است. در این مقاله بر آن شدیم این دو مقوله را صرفاً از بعد عرفان و تصوف مورد بررسی قرار دهیم.

بزرگان علم و ادب و صاحبان اندیشه هم در لایه‌های پنهان سخن خود عظمتی چون دریا داشته‌اند و هم در سکوت خود کوهی از اندیشه. اگر توفیقی در پیشرفت حیات انسانی وجود داشته، ناشی از این است که سنگینی کفه تفکر و بیان، بر وجه دیگر این مقوله یعنی سکوت می‌چربد ولی در عالم تصوف همیشه نوعی تقابل بین کلام و سکوت بوده است.

عرفا و اهل تصوف به مقوله کلام با دیدی فرازمینی نگاه کرده‌اند و هر وقت بحثی از کلام شده، به یاد پیمان ازلی خویش با خداوند افتاده‌اند و در حفظ حرمت کلام خویش - که نوعی ودیعه الهی است - کوشیده‌اند. از طرف دیگر، خاموشی را از آداب حضرت حق و صیانت نفس را در اختیار نمودن سکوت و خاموشی دانسته‌اند.

در این مختصر با اشاره به مقوله سکوت و کلام در عرفان، به شاخصه‌های این عناصر می‌پردازیم و جایگاه آن را در ادب

فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً» (اسراء/ ۷۰).

کلام موهبتی الهی است ولی اکثر اهل تصوف آفت‌های آن را بزرگ می‌دانند. به همین دلیل معتقدند که یکی از مقاصد پیامبران از دعوت خویش، اصلاح کلام مردم به راستی و پاکی بوده است. اکثر عرفا و اندیشمندان برای کلام آداب و شرایط خاصی قائل شده‌اند؛ چون معتقدند گفتار مانند شراب سکرآور است و عقل را سست می‌کند و آن را از کارش باز می‌دارد. (هجوی، ۱۳۸۴: ۵۲۱)

بنابراین، تلاش کرده‌اند سخن جز به ضرورت نگویند و اگر سخنی حق باشد، بگویند. چنانچه هجویری در آداب سخن گفتن گوید: «شرط گفت (درویش) آنکه جز حق نگوید.» (همان: ۵۲۵) پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «بدترین چیزی که از آن از اتمم می‌ترسم، زبان است.» (همان: ۵۲۱) عرفا در سخن گفتن خویش، به‌خصوص با مردم، معتقد به اصول و شیوه‌های خاص بوده‌اند و نظرات متعددی بیان نموده‌اند که برای اختصار، به نمونه‌ای اشاره می‌گردد.

ابن عطا گوید: «با ایشان که سخن گویی، قول بلیغ گوی. گفته‌اند که قول بلیغ بسنده و رسنده باشد. یعنی از حد سخن در مگذران و گم مگردان تا تمامی معنی دریابند و بر رسند و از حد مگذر تا سخن فزونی گفته نیاید. علی مقدار فهمم و مبلغ عقولهم... چندان مگوی که تو دانی، چندان گوی که ایشان طاقت شنیدن آن دارند و این از بهر آن است که سماع حاصل عبارت است و فهم حاصل معنی عبارت.» (مستملی بخاری، ۱۳۶۶: ۱۷۳۹).

پس چون صوفیان و اهل قرب شرط تفهیم را فهم کلام خداوندی دانسته‌اند و اقوال را مطابق افعال، تلاش کرده‌اند تا اول معانی فرمان خداوندی را درک کنند تا سخن به جایگاه گویند و زبان آن‌ها زبان فعل باشد نه زبان قسول. چون به قول سهروردی: «روشنایی سخن به قدر روشنایی دل تواند بود و روشنایی دل به قدر استقامت و قیام نمودن به واجبی حق عبودیت.» (سهروردی، ۱۳۷۴: ۵)

هجوی سخن گروهی را که به اعتقاد آن‌ها کلام از سکوت برتر است، از زبان یکی از مشایخ عصر خود چنین بیان می‌کند: «هر که را بیانی نباشد از روزگار خویش، ورا روزگار نباشد، که ناطق وقت تو وقت توست.» (هجوی، ۱۳۸۴: ۵۲۳)

در مقابل، گروهی از صوفیان به‌خاطر آفت‌های

زیادی که برای کلام قائل‌اند، چندان توجهی به مقوله کلام و سخن ندارند و بیشتر توجه آن‌ها به سکوت و خاموشی است که بدان اشاره می‌گردد.

### سکوت

خاموشی بحر است و گفتن همچو جوی بحر می‌جوید تو را، جو را مجوی

(مولوی، ۱۳۷۵: ۳۹۹/۴)

از جمله دلایل اکثر اهل تصوف به گرایش نسبی به مقوله سکوت و خاموشی، یکی تمسک جستن به آیات قرآن و احادیث نبوی و دیگری در نظر گرفتن آفت‌های بسیاری است که در جای‌جای سخنان و نوشته‌هایشان بدان اشاره کرده‌اند.

حق - سبحانه - در قصه زکریا و یحیی - علیهماالسلام - خاموشی زکریا را دلیل حصول مطلوب و آیت مراد او گردانید و یا در قصه مریم و عیسی، خاموشی مریم را مقدمه نطق عیسی گردانید. (سوره مریم: ۱۱)

تا ز اول خمش نشد مریم

ور نیامد مسیح در گفتار

(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۱۴۳)

از حضرت عیسی (ع) نقل شده: «عبادت ده است: نه خاموشی و یکی گریختن از مردمان.» (طوسی، ۱۳۱۹: ۴۷۲) پیامبر اکرم (ص) فرموده‌اند: «من صمت نجا: هر که خاموش بایستاد، برست.» (همان: ۵۶۱)

عارف بزرگی چون جنید معتقد است: کلام دعاوی است. آنجا که اثبات معانی است، دعاوی بیهوده است» و معتقد است «چون راه بر برنده گشاده شود، از گفتار مستغنی می‌گردد. چنان‌که گوید: «من عرف الله کل لسانه: آنکه به دل حق را شناخت، زبانش از بیان باز می‌ماند. چون در عیان، بیان حجاب است.» (هجوی، ۱۳۸۴: ۵۲۳)

عرفا گاه خاموشی را عامل تأدیب سخن‌گویی و گاه عفت زبان را در خاموشی دانسته‌اند.

ارزش سکوت و خاموشی نزد برخی از مکاتب به حدی بوده که جزء پایه‌های اساسی اعتقاد آن‌ها گردیده است؛ مانند مکتب اکبریه که پیروان محیی‌الدین عربی هستند و یکی از پایه‌های چهارگانه طریقت آن‌ها صمت و خاموشی است. (سهروردی، ۱۳۷۴: ۱۱)

تقسیم‌بندی اهل تصوف به اهل سکر و صحو نیز خود نشان‌دهنده اهمیت مقوله کلام و سکوت در بین این دو گروه است که در رأس آن می‌توان به دو نماینده بزرگ این دو مکتب، شبلی و جنید،

خداوندی که  
به آدمی چگونه  
مخاطب قرار  
دادن خود را  
آموخته بود،  
آن چنان تحولی  
در شعور او ایجاد  
کرد تا به معشوق  
بودن او اقرار  
نماید و این نه به  
زبان سر، بل به  
زبان دل بود

**منابع**

۱. قرآن مجید
۲. مستملی بخاری؛ شرح التعریف لمذهب التصوف، انتشارات اساطیر، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۶.
۳. رومی، جلال‌الدین محمد؛ دیوان جلال‌الدین محمد رومی، به تصحیح رینولد نیکلسون، انتشارات طوس، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۵.
۴. سهروردی، شیخ شهاب‌الدین؛ عوارف المعارف، به اهتمام قاسم انصاری، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴.
۵. شفیع کدکنی، محمدرضا؛ تازیانه‌های سلوک، انتشارات آگاه، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۸۳.
۶. عطار نیشابوری، فریدالدین؛ تذکره‌الاولیا، به تصحیح محمد استعلامی، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۶۵.
۷. غزالی طوسی، ابوحامد محمد؛ کیمیای سعادت، چاپ‌خانه مرکزی، تهران، ۱۳۱۹.
۸. قشیری، عبدالکریم‌بن هوازن؛ رساله قشیریه، ترجمه ابوعلی حسن ابن احمد عثمانی، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۱.
۹. مدرس صادقی، جعفر؛ مقالات شمس تبریزی، نشر مرکز، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۳.
۱۰. نسفی، عزالدین؛ انسان کامل، به کوشش محمدرضا اسفندیار، انتشارات طهوری، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۲.
۱۱. هجویری، علی‌بن عثمان؛ تصحیح و تعلیقات: محمود عابدی، انتشارات سروش، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۴.

اشاره کرد.

### نتیجه‌گیری

صوفیان و عارفان صاحب مسلک و صدالبته نه جاهلان عارف‌نما، خود به ارزش کلام و سخن اقرار داشتند و از حامیان و پیروان گفتار علما و بزرگان علم و ادب و نیز مروج اندیشه‌های آنان بودند. تا بدین گونه هدایتگر و راهنمای مردمانشان شوند ولی جبر زمان و اوضاع اجتماعی، آن‌چنان عرصه را بر ایشان تنگ کرد که گریزگاهی جز سکوت و گزیری جز خلوت ندیدند. حاکمان دست‌نشانده آن دوره که خواستار سکوت و انزوای مردم و تابعیت محض آنان بودند، هیچ حرکت نو و سخن دگراندیشه‌ای را بر نمی‌تافتند؛ زیرا استحکام و بنیان حکومت خود را در خاموشی و بی‌خبری مردم می‌دیدند. بر این اساس، نطفه ظلم و ستم، خفقان و ارباب مولود فرزندی شد به‌نام ناآگاهی، خرافه‌پرستی، تعصبات قومی و نژادی و هزاران بلای خانمان‌سوز دیگر. در چنین عصری است که بایزید بسطامی، این وجدان بیدار جامعه، فریاد می‌زند: «روشن‌تر از خاموشی چراغی ندیدم و سخنی به از بی‌سخنی نشنیدم تا ساکن سرای سکوت شدم.» (عطار نیشابوری، ۱۳۶۵: ۲۰۵)

عالمان راستین این ساحت با علم به این مسائل، مبارزه منفی خود را آغاز نموده، کلام خود را در لایه‌ای از ابهام پیچیده و عرضه کردند و تساهل و تسامح خود را در مورد مسائل دینی رمزگونه بیان کردند تا همچون حلاج مورد تکفیر قرار نگیرند و هم اینکه بار دیگر بدر امید را در دل مردم بکارند. سکوت و خلوت آنان مهر اجبار را چون نقشی بر پیشانی داشت، لیکن خود سراسر ذوق نهفته بودند و تفکر پنهان.

این گفته که در تصوف و عرفان کفه سکوت و خلوت بر طرف دیگر آن یعنی کلام سنگینی دارد، گزاف نیست. سکوت در عین کلام؛ بدین ترتیب، متناقض‌نمایی (پارادوکسی) که در جامعه ایرانی، ریشه در تقابل تفکر متعالی ایرانی و چالش آن با ظلم و ستم روزافزون حاکم بر جامعه داشت، مأمّن و مأوایی چون سکوت و خلوت عارفانه پیدا کرد. سکوت و خلوتی که جزء ارکان عالم تصوف شده بود، خود در مقابل، وعظ و سماع عارفانه نیز داشت. به‌نظر نگارندگان، این استحال در واقع بیانگر عظمت فرهنگ ایرانی است که در هر عصری و در هر موقعیتی گریزگاهی برای حرکت و تعالی خود پیدا کرده و آن را جولانگاه سیر خود قرار داده است؛ چه در قالب سکوت و چه در قالب کلام.

از جمله شروطی که عرفا برای سیر و سلوک لازم دانسته‌اند، سکوت و کم‌گویی است. چنان‌که نسفی گوید: «به این چهار چیز سلوک میسر می‌شود: اول کم خوردن، دوم کم گفتن، سوم کم خفتن و چهارم: مصاحبت و پیروی از استاد و راهنما.» (نسفی، ۱۳۸۲: ۱۰۷)

گاه سبب خاموشی را حیرت ناشی از کشف و شهود دانسته‌اند و گاه حکمت حکیمان را در خاموشی، و گاه نشانه خویشتن‌داری. ممشاد دینوی گوید: «حکیمان که حکمت یافتند به خاموشی و تفکر یافتند.» (قشیری، ۱۳۶۱: ۱۸۴) از ذوالفنون مصری پرسیدند: «کیست خویشتن‌دارتر؟ گفت: آن که زبان نگهدارتر است.» (همان: ۱۸۵)

### سخن گروهی از اهل تصوف در مورد اینکه برتری نه با سکوت است نه با کلام

اما گروهی از عرفا به برتری کلام و سکوت نسبت به همدیگر اعتقادی ندارند بلکه خاموشی و کلام را امری نسبی می‌دانند که بستگی تامی به زمان و مکان و نگرش اشخاص و همچنین درک و فهم ایشان از مقولات عرفانی دارد. چنانچه از ابوحفص نقل می‌کنند که می‌گوید: «اگر سخن گوی آفت سخن بدانند، هر چند تواند خاموش باشد اگر عمر نوح بود او را و اگر خاموش آفت خاموشی بدانند، از خداوند تعالی فرا خواهدی تا دوچندان عمرش دهد که نوح را داد تا سخن گوید» (قشیری، ۱۳۶۱: ۱۸۷) و نیز گفته‌اند: «آن که سکوتش برای او تلاست، کلامش برای دیگران راه است.» (هجویری، ۱۳۸۴: ۵۲۵)

گاهی سکوت نشان‌گویایی است و این سکوت اجباری لازمه کلام است، برای بیان حال؛ چنانچه سالک به مرتبه مشاهده می‌رسد، نور ذاتی حق تعالی چنان او را در بر می‌گیرد که دامن اختیار از دست می‌دهد و زبان اشارتش لال می‌گردد.

آنچه گفته شد نه تناقض بین کلام و سکوت، بلکه تطابقی است که متناسب با احوال اهل طریقت به‌نوعی ظهور پیدا می‌کند. چون کلام ابلیس که گفت: «انا خیر منه» و عاقبتش چنین شد و یا حضرت آدم که گفت: «ربنا ظلمنا انفسنا» که برگزیده شد. (اعراف: ۲۳)